



هدایت
در قرآن

تفسیر سوره رعد

قسمت هجدهم

اشکالات کفار پیراهون کفر

آیه الله جوادی آملی

سوره مبارکه رعد با بیان حقیقت آنچه که نازل شده است؛ بر رسول الله صلی الله علیه وآله از آیات قرآنی آغاز می شود، و سپس به اثبات این مدعا بوسیله چند برهان می پردازد، یعنی «وَأَنذَىٰ نَزَلَ إِلَيْكَ مِنَ رَبِّكَ الْحَقُّ» را با سه برهان ثابت می نماید، که دو برهان آن ناظر به مسأله مبدأ و معاد است و در خلال آن مسأله وحی و رسالت هم تبیین می گردد، چه اینکه اگر مبدأ و معاد حق است، یعنی از برای بشر مبدئی است که آنها را آفریده و معادی که در آن روز از او حساب می طلبد، بین مبدأ و معاد، وحی و رسالت و شریعت و طین هم حق خواهد بود. و بدین ترتیب، در بخش اول این سوره اصول سه گانه دین یعنی توحید و نبوت و معاد با براهین اقامه شده، اثبات می شود، و آنگاه به نقل شبهات کفار پرداخته می شود که مقام نخست اشکالاتشان به مسأله معاد مربوط می گردد و در قسمتهای گذشته بررسی شد و مقام دوم شبهاتشان راجع به مسأله وحی و رسالت است.

اعتراض کفار درباره رسالت

حرفی که کفار درباره رسالت دارند این است که می گویند: رسالت الهی از صلاحیت بشر خارج بوده و انسان نمی تواند «رسول الله» باشد، و این منشأ دیگر اشکالات و حرفهای آنان است. و پیامبر «ص» همواره گرفتار چنین افرادی بود که پوسته پیشنهاد های تازه ای را مطرح می ساختند. مثلاً می گفتند: تو اگر پیامبری باید این کوهها را کنار ببری! برای ما چشمه ها از زمین بجوشانی! یا این کوهها را بصورت طلا تبدیل نمائی! نزدبانی نصب کن و به آسمانها بالا

برو! و امثال آن، و این پیشنهادهای بی جا بوسیله گروههای متعدد مطرح می شد و با افراد یک گروه در چند مورد تقاضای چنین معجزاتی می نمودند. و لذا قرآن کریم این پیشنهاد را بطور مکرر در سوره های رعد، انعام، اسراء و دیگر سوره ها مطرح می سازد. و در همین سوره «رعد» می فرماید:

«وَقُولِ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» کفار می گویند: چرا معجزه ای از پروردگارش بر او (پیامبر) نازل نمی گردد، همانا تو انذار دهنده ای و برای هر قومی هدایت کننده ای است.

و این آیه را در سوره های دیگر بطور تفصیل بیان می نماید که از آن حضرت می خواهند نظیر آنچه برای موسی کلیم الله و آنچه برای عیسی مسیح نازل شد، برای او هم نازل گردد، اگر موسی عصا را زده کرد شما هم زدها کنید، اگر او بر دریا مسلط بود شما هم نشان بدهید که می توانید مسلط باشید، اگر برای او «مَنْ وَ سُلْوَىٰ» از آسمان آمد برای شما هم بیاید. البته این اعجاز طلبان هرگز در مقام احتجاج نبودند و گرنه خدای سبحان، حجت بالغه اش را به آنان نیز ارائه می داد، بلکه در مقام استهزاء بودند، چه اینکه این پیشنهادها را چنانچه از سوره «اسراء» بر می آید. در برابر پیامبری مطرح می ساختند که هم وجود خود او معجزه بود و هم کتابی که آورده بود، چرا که یک شخص اُمی درس نخوانده در بین مردم اُمی به مقام رسالت برسد، جز اعجاز چیزی نمی تواند باشد. اگر مردم عصری را اهل دانش و علم تشکیل دهند و یا مرکزی علمی وجود داشته باشد و از بین آن دانشمندان، یک نابغه ای برخیزد، اوائل امر خیلی مهم به نظر نمی رسد، ولی از بین امثلی که از درک ساده ترین مسائل محروم اند، چنانچه رسولی مبعوث گردد، از اهمیت بسیاری برخوردار است و لذا هم روی اهمیت اُمی بودن حضرت و هم روی اُمی بودن مردمی که پیامبر از میان آنان برخاسته تکیه می نماید، چنانچه روی قرآنی که این پیامبر آورده است بعنوان یک معجزه تکیه نموده و می فرماید: «وَأَن كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ». اگر شما در کتابی که برینده خویش نازل نموده ایم در تردید می باشید، یک سوره مانند قرآن بیاورید، شما هم یک اُمی پیدا نمائید که سوره ای مثل قرآن بیاورد، چرا که ظهور رسول میان امثلی اعجاز است. اگر در روز جانی روشن باشد امری عادی است، اما اگر دیدیم بین ظلمات و تاریکیها یک باره روشنائی درخشیده مسأله ای غیر عادی به نظر می رسد؛ ظهور فردی دانشمند و دارای نبوغ از مراکز دانش تعجب آور نمی باشد ولی از میان مردم درس نخوانده و اُمی جای بسی تعجب است. البته چنین نیست که اگر این مسأله در میان مردم تحصیل کرده و غیر اُمی اتفاق می افتاد معجزه نبود، چرا که اگر همه مراکز علمی هم دست به هم دهند و بخواهند مثل کوچکترین سوره قرآن کریم بیاورند، مقدورشان نخواهد بود، و لذا اگر حضرت رسول «ص» در بین علمای ریائی هم بود و چنین قرآنی را می آورد باز هم اعجاز بود. در سوره اسراء آیه ۸۸ می فرماید: «قُلْ لَنْ أَجْتَعِدَ الْأَسْ وَالْجِنَّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا» بگوای پیامبر، اگر جن و انس برای آوردن قرآنی مثل این قرآن گرد آیند، نخواهند توانست مثل آن را بیاورند، گرچه بعضی از آنان پشتیبان و کمک دیگری شوند. همه حوزه های علمی و مراکز علمی را دعوت به مبارزه می کند، در این آیه آوردن اصل قرآن کریم مطرح است و یا در سوره «طور» آیه ۳۴ فرموده: «فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ» و در یک جا فرموده سوره ای مثل سوره های قرآن بیاورید، و در سوره «هود»



آیه ۱۳ فرموده: «فأتوا بعشر سور مثله». ده سوره مثل سوره های قرآن بیاورید و آخرین مرحله در آیه ۲۳ سوره بقره می فرماید: «فأتوا بسورة من مثله». یک سوره مانند سوره های قرآن بیاورید اینها مراحل سه گانه تحدی در قرآن است.

اعجاز در تکلم

اگر در بعضی از موارد، «تکلم» معجزه است، برای رسول الله «ص» هم «تکلم» معجزه است چنانچه درباره عیسی مسیح (ع) تکلم یک معجزه بود، یعنی در شش سخن گفت که در آن سن، تکلم، معجزه بود و دیگران را قدرت بر تکلم نبود. «فألوا كيف تكلم من كان في المهد صبيا، قال أتى عبدالله أثبتي الكتاب وجعلني نبيا» که در آیه ۲۹ و ۳۰ سوره مریم آمده است، گفتند: چگونه سخن بگوئیم با کسی که کودک و در گهواره است آن طفل گفت: من بنده خدایم که به من کتاب آسمانی و نبوت عطا شده است. در مورد عیسی «ع» اصل تکلم معجزه بود و گرنه کلمات مشابه آن آسان بود اما در مورد پیامبر ما تکلمش به کلمات الهی معجزه بود و خود کلمات هم معجزه بود، برای اینکه اگر همه علمای ربانی هم بخواهند چنان تکلم نمایند قادر نخواهند بود.

بنا بر این اعجاز از سه جهت بود: یکی. وجود حضرت که بیک آسانی معمولی از میان درس نخواهد گان و امین، به این مقام رسید. دوم. تکلم حضرت و سوم. کلمات حضرت. ولی کفار هیچ یک از این معجزات را به حساب نمی آوردند و می گفتند باید عصا را از خدا کنی و مانند آن.

اعجاز به اذن خداوند

البته این معجزه هم معجزه دائمی است و تحدی قرآن در آیات پادشده از روز نزول تا روز قیامت می باشد، چرا که این کتاب «نذیراً للعالمین» است و برای همه در هر زمانی است، و همیشه همگان را به مبارزه می طلبد که اگر قادرند حتی سوره ای را مثل آن بیاورند. در سوره اسراء آیات ۹۰ به بعد می فرماید: مردم از ایمان آوردن ابا نمودند، و آن عده که نتوانستند در برابر قرآن به مبارزه برخیزند می گفتند:

«فألوا لن نؤمن لك حتى تفجر لنا من الأرض ينبوعاً، أو تكون لك جنة من نخيل وعنب تفجر الأنهار خلالها تصبيرا، أو نسطف السماء كما صنعت علينا كيتفا أو تأتي بالله والملائكة قبيلا. أو يكون لك بيت من زخرف أو نرفي في السماء ولن نؤمن لرؤيتك حتى تنزل علينا كتاباً نقرؤه فل سبحان ربّي هل كنت الا بشراً رسولاً». می گفتند ما به تو ایمان نخواهیم آورد مگر اینکه زمین را بشکافی و چشمه های آب جوشان از آن بیرون بیاوری (تا ما این سرزمین را برای کشت و زرع آماده سازیم) یا اینکه ترا باغی از خرما و انگور باشد و در میان آن نهرهای جاری آب باشد (نه با چاه کندن و احداث قنات) یا تکه هایی از آسمان بصورت صاعقه و امثال آن بر ما فرود آید، چنانچه می پنداری و وعده می دهی، یا خدا و فرشتگانش را در مقابل ما حاضر سازی و نشان بدهی، یا اینکه خانه ای از زر و کاشی زرنگار داشته باشی، یا آنکه به آسمان بالا روی باز هم هرگز ایمان به آسمان رفتنت نیاوریم مگر آنکه بر ما کتابی نازل نمائی که ما آن را قرائت نمائیم، بگو: خداوند منزّه

است آیا من فردی از بشر بیشترم!؟

شما از من می خواهید که آنچه دلم می خواهد انجام دهم و در جهان تأثیر بگذارم یعنی کار رب العالمین را انجام دهم، در صورتی که من فردی از بشر هستم که به رسالت مبعوث شده ام و با وحی و ارتباط با خداوند به اذن او کاری انجام می دهم آری! از زمین تا آسمان هر چه هست در قدرت پیامبران هست ولی باذن الله، نه اینکه خودشان مستقلاً بتوانند اراده نموده و بخواهند معجزه ای را انجام دهند. حضرت عیسی می گوید: «أتى اخلق لكم من الطين كهيئة الطير فانفخ فيه فيكون طيراً باذن الله» که در سوره آل عمران آیه ۴۹ آمده است. من برای شما از گل مجسمه مرغی را می سازم و در آن می دمم تا به امر خدا مرغی باشد. «وإبرئى الأكمه والابريص وأحى الموتى باذن الله». کور مادرزاد و بیمار برص گرفته را شفا و مردگان را زنده می سازم به اذن «الله». این چنین نیست که اگر کسی رسول الله شد هر روز بخشی از نظام طبیعت را تغییر دهد، منطقه گرمسیر حجاز را به منطقه سردسیر و دشتهای حرم تبدیل سازد، و منطقه سرد سیر را گرمسیر کند، یا در موجودات آسمانی اثر بگذارد، فرمود به اینها بگو: اولاً من بشرم و از خویش اراده مستقلی ندارم و رسولم که پیام الهی را به شما می رسانم و هر چه او بخواهد به دست من جاری می سازد، ولی شما جز استهزاء نظری ندارید نه اینکه در مقام احتجاج باشید، بر فرض هم که کوههای حجاز را کناری ببرم و نهرهای جاری در صحرا از زمین بجوشانم و آن سرزمین را به صحرائی سرسبز و خرم مبدل سازم، باز هم قانع نخواهید شد و مشکل شما این است که فکر می کنید بشر نمی تواند پیامبر باشد چنانچه در سوره «اسراء» آمده است «وما مع الناس ان يؤمنوا اذ جاءهم السهدى الا ان قالوا لعنت الله بشراً رسولاً». مردم را چیزی از ایمان و هدایت باز نداشت هنگامی که قرآن آمد جز اینکه می گفتند: آیا خدا بشری را پیامبر نموده؟! باید فرشته به رسالت برسد «فل لو كان في الأرض ملائكة يمشون مطمئنين لنزلنا عليهم من السماء ملكاً رسولاً». اگر ملائکه را در زمین جایگاهی بود یا شما فرشته بودید، ما برای فرشتگان فرشته ای را به پیامبری می فرستادیم که اسوه و حجت آنها باشد. حالا اگر ما برای شما فرشته ای بفرستیم نمی تواند برایتان اسوه باشد، شما بشرید، راهنما و اسوه شما هم باید بشر باشد، او معصیت نمی کند شما هم نکنید، ولی اگر فرشته باشد، قوه شهود و غضب ندارد، و لذا معصیتی از او سر نمی زند. پس نمی شود حجت و الگوی انسانها باشد.

منظور کفار استهزاء است نه احتجاج

در سوره «انعام» آیه (۷) به بعد می فرماید که منظور این افراد احتجاج نیست استهزاء است.

«ولو نزلنا عليك كتاباً في قرطاس فلمسوه بأيديهم لقال الذين كفروا ان هذا الا سحرٌ مبين. وقالوا لولا أنزل عليه قللاً ولو أنزلنا قللاً لقلقى الأمر لا يظنون، ولو جعلناه ملكاً لجعلناه رجلاً وللسنا عليهم ما يلبسون. ولقد استهزئ برسلى من قبلك فحاق بالذين سخروا منهم ما كانوا به يستهزئون». و اگر نامه ای و کتابی بر تو بر روی کاغذی نازل نمائیم و آن را با دستهای خود لمس کنید، کافران می گویند این چیزی جز یک سحر آشکار نیست گفتند چرا فرشته ای بر او نازل نشده (تا او را در مسأله هدایت مردم کمک نماید) ولی چنانچه فرشته ای بفرستیم کار تمام می شود (و در صورت مخالفتشان)



دیگر مهلتی برایشان در کار نیست (و هلاک می شوند) و اگر او را فرشته قرار می دادیم حتی او را در صورت انسانی ظاهر می ساختیم، باز هم کار را بر آنها مشتبه می ساختیم، همانطور که آنها کار را بر دیگران مشتبه می سازند، جمعی از پیامبران قبل از ترا استهزاء می نمودند، اما سرانجام آنچه را مسخره می کردند دامنگیرشان شد (و به عذاب مبتلا شدند) یعنی قصد آنها احتجاج نبود، بلکه استهزاء بود و گرنه توباً بحجت بالغه آمدی که کافی بود.

در باره اینکه تقاضای دیدن خدا و ملائکه را می نمودند فرمود: «لاندركه الأَبصار» خداوند دیدنی نیست در هیچ عالمی نه در دنیا و نه در آخرت، و در باره دیدن فرشتگان در آیه ۲۲ سوره «فرقان» فرمود: «يَوْمَ يَرُونَ الْمَلَائِكَةَ لَا بُشْرَىٰ يَوْمَئِذٍ لِلْمُجْرِمِينَ». روزی می رسد که ملائکه را ببینند، آن روز برایشان روز بشارت نیست «وَيَقُولُونَ حَبْرًا مَّحْجُورًا». می گویند از ما دور باش، ولی قبل از آن که فرشته ای را با سمت پیامبری برایشان بفرستیم، فرشته چون از جنس آنها نیست نمی تواند پیامبر باشد، البته جنسیت به این معنا که بتوانند یکدیگر را ببینند و بتوانند سخن هم را بشنوند و با هم تفاهم داشته و اطاعت و عصیان داشته باشند تا بتوانند برای بشر حجت باشند، اما فرشته که در هیچ یک از این مسائل با انسان شریک نیست تا بتواند حجت باشد.

و در باره استهزاء آنها فرمود: «فَعَقَابُ بِالذِّينِ سَخِرُوا مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ» «حاق» به معنی «احاطه» است یعنی هر معصیت و استهزائی که اینها میکنند، این گناه محیط به خود آنان است، چرا که عمل انسان، انسان را رها نمی کند؛ چنین نیست که معصیتی که کرد، بگوید گذشت، عمل او زنده است و اگر این معاصی بسیار شد مانند کمربندی بر او احاطه پیدا می کند «و احاطت به خطیئه» و راه فرار را بر او می بندد، اگر گناه زیاد نباشد، راه بازگشت وجود دارد، «و لا يحق المكر السیء الا باهله» یعنی لایحیط؛ مکر بد به مکرکننده احاطه می کند معصیت و گناه وقتی احاطه پیدا کرد، شخص گناهکار را در وسط گناه دفن می کند، و از او جدا نمی شود و کم کم حلقه محاصره بر گرد او تنگتر می گردد، و در این میان انسان معصیت کار گرفتار می شود، و چون منظور آنها استهزاء بود نه احتجاج، لذا نه خود مستقیماً جوابشان را داده و نه به پیامبر فرمود جواب آنان را بگوید، بلکه فرمود: «انما انت منذر» - تو انذار دهنده ای، تو معصوت نشدی که روزانه در این نظام تغییر بدهی؛ یک جا را چشمه کنی، یک جا را باغ کنی، تو منذری «ولکن قوم هاد» - و هر ملت هدایت کننده ای دارد.

می باشد، زیرا ممکن است بگویند: ما الآن در دنیا از آن لذت و منافع و نعمتهائی که در بهشت است برخوردار می شویم!! ولی جوابش این است که «حَقَّتِ النَّارُ بِالشَّهَوَاتِ» آتش جهنم با هوسرانیها و شهوات همراه است و «حَقَّتِ الْحِجَةُ بِالْمَكَارِهِ» و بهشت بادشوارها پیچیده است. چنانچه امیر مؤمنان علیه السلام فرموده که اصل این سخن از رسول خدا صلی الله علیه وآله است، کسی که بخواهد بهشت برود با دشواریها مواجه است ولی اگر از لذات و شهوات بهره مند باشد پایش آتش است. ممکن است کسی بگوید من به همین لذتهای دنیا قناعت می کنم و آن «جنات تجری من تحتها الأنهار» را نمی خواهم ولی با جهنمی که در این صورت در انتظارش هست و پیوسته پوستهائی که از اثر آتش از میان می رود پوستی تازه بر بدنشان می روید تا عذاب بیشتری بچشد چه می کنند؟ و «كَلِمَاتٌ نَّهَجَتْ جُلُودَهُمْ بَدَلْنَا هُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا» را نمی توانند تحمل نمایند، این است که اکثر برای هدایت توده مردم از انذار استفاده می شود، و لذا «انما انت بشر» نقرموده که کار هدایت آن حضرت را در بشارت دادن منحصر ساخته باشد ولی «انما انت منذر» فرموده است، و خود حضرت هم نقرموده «انما انا مُنذِرٌ» من تنها بشارت دهنده ام، و «انما انا نذیر» در جاهای دیگر آمده است یعنی کار من فقط انذار و ترساندن است که حصر اضافی است، برای اینکه اهم الامرین انذار است.

در باره علماء که ورثه انبیاء می باشند در آیه (۱۲۲) سوره توبه فرمود: «فلولا نفر من کل فرقة منهم طائفة لیذنبوا فی الدین ولینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم» - چرا از هر گروهی عده ای کوچ نمی کنند (و عده ای باقی بمانند) تا تعالیم دین را فرا گیرند و در بازگشت، قوم خویش را انذار نمایند، یعنی از هر طائفه، عده ای بسیج علمی داشته باشند در مراکز علمی و علوم الهی را یاد بگیرند و فقیه شوند در معارف دین، درس خواندن آنها برای این نباشد که مدرس، مؤلف و خطیب شوند، بلکه «لینذروا قومهم» پس هر کس را قدرت انذار نیست، بلکه باید خود نخست ترسیده باشد. و انذار الهی در او اثر گذاشته باشد تا بتواند مردم را بترساند و انذار دهد. کسی که خود خدا ترس باشد می تواند مردم را بترساند، وارث انبیاء کسی است که مثل انبیاء بتواند مردم را انذار کند و از خشم و عذاب الهی بترساند. خلاصه تا انسان آتش را نبیند نمی ترسد و وقتی نترسد نمی تواند بترساند، اگر کسی به مقام شامخ فقاہت رسید نمی از راه را طی کرده ولی هرگز وارث انبیاء نیست، وارث انبیاء کسی است که بواسطه او مردم خدا ترس شوند. همان برنامه ای که پیامبر داشت و به او دستور رسید: «قم فانذر».

اگر کسی با حالت عادی و با نشاط بنیاید و بگوید در فلان مکان شیر درنده ای است حرفش باور نمی شود، و لذا کسی هم نمی ترسد، اما اگر کسی دوان دوان با رنگ زرد و پریده، در حالی که نفسش به شماره افتاده و حشت زده بگوید: در آنجا شیری درنده دیده است، مردم باور می کنند و می ترسند و همچنین مردم اگر دیدند کسی از جهنم می ترسد و در عمل نشان داد، می ترسند، و حرفش را باور می نمایند، کار مهم انبیاء انذار است، چرا که ترس از جهنم است که نقش سازنده تر را داراست و لذا در ادعیه سخن از این نیست که ما را به بهشت ببر، دعای کعبیل را ملاحظه می کنید که لبه تضرع به سوی بیم از آتش است، و خلاصه قسمت مهم دعا را ترس از جهنم تشکیل می دهد.

ادامه دارد

ضرورت رسالت و وحی

و این جمله ناظر به ضرورت رسالت و وحی است که هیچ امتی ممکن نیست رهبر و هادی و امام و پیامبری نداشته باشد و این یک اصل کلی قرآنی است و تا آنگاه که انسان در زمین ساکن است برای او مسأله هدایت و هدایتگر مطرح است، برای قوم تو هم هادی وجود دارد و تو هادی و راهنمای این امتی و هدایت تو هم از راه انذار است و تونیز بشر می باشی، اما قسمت مهم آن انذار است و لذا در طلعه وحی فرمود: «یا ایها المذنبون قم فانذر» - بلند شو مردم را انذار کن، چرا که آنچه عامل مهم در هدایت توده مردم است، انذار و ترساندن